



The Process of Secularization in the Mirror of Theories: An Analysis of Religious Transformations After the Industrial Revolution

1 Loghman Emamgholi | 2 Foad Habibi

1. Corresponding Author, Assistant professor, Department of sociology, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. Lugman.1360@uok.ac.ir
2. Assistant professor, Department of sociology, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. foad.habibi@uok.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: Received in revised form Accepted Published online Keywords: Religion, Industrial Revolution, Secularization, Post-secular society.	One of the most significant transformations of the modern world is the shifting role of religion in social life. This article aims to provide a theoretical explanation of the process of secularization following the Industrial Revolution by examining four major theoretical frameworks: classical secularization theory, the religious economy model, the socio-political conflict model, and the cultural-symbolic transformation model. The classical theory views the decline of religion as an inevitable outcome of modernity, rationalization, and specialization; in contrast, the religious economy model sees religiosity as dependent on the competitive structure of religious markets and individual choice. The socio-political conflict model emphasizes ideological struggles between religion and secular discourses such as nationalism and socialism, while the cultural-symbolic model focuses on qualitative shifts in religious experience and meaning-making processes. Analyzing these perspectives reveals that secularization is a plural, context-dependent, and non-linear process. Ultimately, by examining recent religious developments—from the return of religion to the public sphere to the rise of the post-secular society—the article demonstrates that secularization theories require revision and reintegration in light of contemporary changes. Contrary to earlier assumptions, religion has neither disappeared nor been completely marginalized; instead, it is being reinvented in new forms. Accordingly, this article emphasizes the need for a multi-level and interdisciplinary approach to understanding religion in the contemporary world. To this end, it proposes an integrated model—encompassing structural, behavioral, ideological, and cultural dimensions—as a more comprehensive framework for interpreting religion in the post-secular age.

Cite this article: Emamgholi, L., Habibi, F.(2025). The Process of Secularization in the Mirror of Theories: An Analysis of Religious Transformations After the Industrial Revolution. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 32 (2), 7- 26.

DOI:



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI:

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

یکی از ویژگی‌های برجسته جهان مدرن، شدت و گستردگی تغییرات اجتماعی آن است. مدرنیته را می‌توان عصری دانست که با تحولات بنیادین، سریع و فراگیر در عرصه‌های مختلف زندگی انسانی همراه بوده است. برخی از این دگرگونی‌ها چنان شتابان رخ داده‌اند که برخلاف دوران پیشامدرن، در فاصله‌ای کوتاه نه تنها فرایند تغییر، بلکه پیامدهای آن نیز به‌وضوح نمایان شده‌اند. در عین حال، برخی دیگر از تحولات مدرن، ماهیتی کند و تدریجی دارند و آثار بلندمدت و ماندگارتری از خود بر جای می‌گذارند.

بررسی عناصر و نهادهای دیرپای حیات اجتماعی، از جمله دین، می‌تواند تصویری روشن از عمق و دوام این تغییرات ارائه دهد. دین، به‌عنوان یکی از کهن‌ترین و بنیادی‌ترین عنصر زندگی اجتماعی بشر، از آغاز پیدایش تمدن تاکنون در ساختارهای معنایی و نظم اجتماعی جوامع نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده است. با ورود به عصر مدرن، این نهاد نیز دستخوش تغییرات عمده‌ای شد و دیگر همچون گذشته یکپارچگی و سطه بی‌چون‌وچرای بر حیات اجتماعی نداشت (سگال^۱، ۲۰۰۶: ۳۰۳).

تحول در جایگاه دین را می‌توان در سه دوره تاریخی متمایز پی گرفت: دوره پیش از انقلاب صنعتی، دوره مدرن پس از انقلاب صنعتی، و دوره پسامدرن معاصر. در دوران پیشاصنعتی، دین مهم‌ترین محور سامان‌بخش زندگی فردی و جمعی بود. به‌ویژه در غرب، کلیسا نه تنها مرجع اصلی معنابخشی به هستی بود؛ بلکه اقتدار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را نیز در اختیار داشت. تمامی شئون زندگی مردم با فرامین دینی (همچون ده فرمان^۲، چهار فضیلت اصلی^۳، هفت گناه کبیره^۴، و هفت عمل رحمت^۵) تنظیم می‌شد و باورهای مذهبی در تار و پود زندگی روزمره (نظیر غسل تعمید^۶ نوزادان، ازدواج در کلیسا و پرداخت مبالغ زیادی برای جبران گناهان خود به کشیشان) ریشه دوانده بود (بروس^۷، ۲۰۰۶: ۴۱۳). اما با آغاز انقلاب صنعتی و تحولات اقتصادی، اجتماعی و فکری ناشی از آن، اقتدار کلیسا به چالش کشیده شد. عقلانیت علمی، رشد تجربه‌گرایی و استقلال نهادهای اجتماعی، به تدریج دین را از عرصه عمومی به حاشیه راندند و فرایند دنیوی‌شدن (سکولاریزاسیون) آغاز شد.

با این حال، در دهه‌های پایانی قرن بیستم، برخی نشانه‌ها از بازگشت دین به عرصه عمومی پدیدار شد. این وضعیت را برخی با مفاهیمی چون «سکولاریزاسیون» (برگر^۸، ۱۹۶۷) یا «جامعه پساکولار»^۹ (هابرماس^{۱۱}، ۲۰۰۸) توصیف کرده‌اند. در این دوره، دین نه‌چندان مانند گذشته فراگیر و مسلط، و نه کاملاً به حاشیه‌رانده شده، بلکه در قالب‌هایی جدید و متناسب با شرایط مدرن، بار دیگر در حیات اجتماعی حضور یافته است. با توجه به آنچه گذشت، این پرسش بنیادین پیش روی ما قرار می‌گیرد که عوامل اصلی دگرگونی جایگاه دین در دوران مدرن کدام‌اند؟ به عبارت دیگر، چه نیروها و فرآیندهایی باعث شدند دین، که زمانی در مرکز حیات اجتماعی قرار داشت، به تدریج از عرصه عمومی عقب‌نشینی کند و به حوزه اعتقادات فردی محدود شود. استیو بروس (۲۰۰۶) در پاسخ به این پرسش، مجموعه‌ای از عوامل را برمی‌شمرد که به صورت مجزا یا در تعامل با یکدیگر، در تضعیف موقعیت دین در عصر مدرن مؤثر بوده‌اند؛ از جمله: توحیدگرایی^{۱۲}، مکتب پروتستان^{۱۳}، تحول در ساختارها^{۱۴} و تفاوت‌های اجتماعی^{۱۵}، فردگرایی^{۱۶}، علم و فناوری^{۱۷}.

¹ Segal

² Ten Commandments

³ four cardinal virtues

⁴ seven deadly sins

⁵ seven works of mercy

⁶ baptism

⁷ Bruce

⁸ Desecularization

⁹ Berger, P

¹⁰ Post-secular society

¹¹ Habermas

¹² Monotheism

¹³ The Protestant Ethic

¹⁴ Structural differentiation

¹⁵ Social differentiation

¹⁶ Individualism

¹⁷ Science and technology

الف) توحیدگرایی: پیتز برگر (۱۹۶۷) با نگاهی تاریخی-جامعه‌شناختی، استدلال می‌کند که سنت‌های توحیدی در آیین‌های یهودی-مسیحی، زمینه‌ساز پیدایش عقلانیت مدرن در غرب شدند. در تقابل با جهان‌بینی‌های پیشاتوحیدی - نظیر مصر باستان - که مرزی روشن میان امر طبیعی و ماورای طبیعی قائل نبودند، وحدانیت به تفکیک این ساخت‌ها یاری رساند. به‌ویژه، یهودیت با عبور از نظام‌های تفسیری آمیخته با جادو و اسطوره، به سمت ساختار عقلانی‌تر و سازگار با علم حرکت کرد. با ظهور مسیحیت و رواج مجدد عناصر افسون‌گر و آیین‌محور، بار دیگر ضرورت اصلاح درون‌دینی احساس شد. جریان اصلاحات پروتستانی، با نقد خرافات مذهبی و تأکید بر معیارهای عقلانی در آیین‌های دینی، شرایط را برای شکل‌گیری سکولاریسم به‌مثابه پروژه‌ای تاریخی فراهم ساخت (بروس، ۲۰۰۶: ۴۱۴).

ب) مکتب پروتستان: ماکس وبر (۲۰۰۲/۱۹۰۴) در اثر مشهور خود "اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری" بر آن است که نشان دهد پروتستانیزم - و به‌ویژه کالوینیسم - انقلابی در معنای کار، ثروت و نجات فردی پدید آورد. در حالی که کاتولیسیسم بر ریاضت‌کشی و زهد دنیوی تأکید داشت، اخلاق پروتستانی کار را نشانه‌ای از انتخاب شدن الهی و رحمت پیشینی خداوند دانست. اضطراب ناشی از سرنوشت مقدر اخروی، مؤمنان را به کوشش مداوم، انضباط سخت‌گیرانه و بهره‌گیری از علوم تجربی برای تجلی اراده الهی سوق داد. این نگرش، به زمینی‌شدن دین و تسریع توسعه سرمایه‌داری انجامید (وبر، ۱۴۰۳: ۹۵ - ۱۰۲).

ج) تحول ساختارهای اجتماعی: مدرنیته به دگرگونی عمیق در ساختار و کارکرد نهادهای سنتی انجامید. خانواده، که در گذشته نقش محوری در تولید اقتصادی داشت، با گسترش سرمایه‌داری صنعتی، به نهادی عاطفی و پناهگاهی برای فرد در برابر فشارهای بازار تبدیل شد. با تفکیک حوزه‌های اجتماعی و افزایش تخصص‌گرایی، نهادهایی چون آموزش، پزشکی، رفاه و کنترل اجتماعی از چتر اقتدار دینی خارج شدند و به دست کارشناسان سکولار سپرده شدند (بروس، ۲۰۰۶: ۲۷-۳۱).

د) شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی: رشد فزاینده اقتصادی، موجب گسترش فرصت‌های شغلی، تحرک اجتماعی و در عین حال افزایش فاصله طبقاتی شد. نقش‌های اجتماعی جدید که اغلب فارغ از بنیادهای ماورایی تعریف می‌شدند، الگوهای اخلاقی متفاوتی پدید آوردند. با تفکیک طبقات، تفسیرهای متفاوتی از نجات و معنای زندگی در هر قشر پدید آمد. به‌این ترتیب، دین نه فقط قربانی تحولات اجتماعی، بلکه در مواردی به عامل آن نیز بدل شد (مارتین، ۱۹۷۸: ۵۸).

ه) فردگرایی: دیوید مارتین^۱ (۱۹۷۸) نشان می‌دهد که پروتستانیزم با رد ساختار سلسله‌مراتبی کلیسای کاتولیک، زمینه‌ساز ظهور فردگرایی دینی شد. در این الگو، ایمان و انتخاب دینی به تصمیم فردی تبدیل می‌شود. فردگرایی، به‌مثابه ستون فکری لیبرالیسم مدرن، بر آزادی، حقوق طبیعی، مالکیت فردی و کرامت انسان تأکید دارد. این تحول، به صورت همزمان هم نشانه و هم تسهیل‌گر سکولاریزاسیون بود (مارتین، ۱۹۷۸: ۸۷).

و) علم‌گرایی: در فرایند عرفی‌شدن، پیشرفت علمی به‌مثابه نیروی رقابتی با دین عمل کرده است. رادنی استارک^۲ (۱۹۹۶) معتقد است علم با ارائه تبیین‌های رقیب برای واقعیت‌های اجتماعی و طبیعی، از نفوذ دین کاسته است (استارک، ۱۹۹۶: ۱۱۵). اگرچه استیو بروس^۳ (۲۰۱۱) تأکید دارد که این پدیده صرفاً بخشی از روند پیچیده‌تر مدرنیزاسیون است، اما نقش علم‌گرایی به‌عنوان جهان‌بینی کل‌نگر انکارناپذیر است. در این گفتمان، دین دیگر چارچوب مسلط برای معنا، اخلاق و تبیین واقعیت محسوب نمی‌شود، بلکه این کارکردها به دانش تجربی واگذار شده است (بروس، ۲۰۱۱: ۵۴).

در مجموع، کلیسای قرون وسطی با ساختار اقتدارگرایی خود بر پایه باور به حقیقت واحد، جایگاهی مسلط در حیات اجتماعی داشت. اما ظهور انقلاب صنعتی، عقلانیت علمی، انسان‌گرایی و تحول ساختارهای اقتصادی-سیاسی، به تدریج این جایگاه را تضعیف کرد. سکولاریزاسیون نه تنها با افول دین، بلکه با انتقال اقتدار از نهادهای دینی به نهادهای مدرن و تخصص‌محور همراه بود. در نتیجه، دین به‌جای یک چارچوب عام اجتماعی، به امری خصوصی و انتخابی تبدیل شد.

¹ David Martin

² Rodney Stark

³ Steve Bruce

تحلیل دیدگاه بروس (۲۰۰۶) و عوامل مؤثر بر تضعیف موقعیت دین در دوران مدرن، تنها بخشی از چشم‌انداز موجود در جامعه‌شناسی دین را نشان می‌دهد. برای درک عمیق‌تر فرایند سکولار شدن، باید به چارچوب‌های نظری متنوعی پرداخت که هر یک، از منظر خاصی به تبیین این پدیده می‌پردازند. در ادامه، چهار رویکرد نظری برجسته در این زمینه بررسی و مقایسه می‌شوند.

به طور کلی، در دوران پیشامدرن، دین نه تنها به عنوان مجموعه‌ای از باورهای فردی، بلکه به مثابه بنیان نظم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شناخته می‌شد. اما با ورود به عصر مدرن، شاهد تغییرات بنیادینی در جایگاه دین بوده‌ایم؛ به گونه‌ای که از حوزه عمومی به حیطه خصوصی رانده شده، و از نهاد غالب اجتماعی به تجربه‌ای فردی، متکثر و انتخابی تبدیل شده است. این پرسش بنیادین در برابر ما قرار دارد که چه نیروها و فرآیندهایی باعث این عقب‌نشینی و دگرگونی در جایگاه دین شده‌اند؟ نظریه‌پردازی چون ماکس وبر، امیل دورکیم، پیتر برگر و به‌ویژه استیو بروس (۲۰۰۶)، تلاش کرده‌اند مجموعه‌ای از عوامل ساختاری و فرهنگی را در تبیین این تحول شناسایی کنند؛ از جمله عقلانی‌شدن جهان، ظهور علم و فناوری، فردگرایی، تخصص‌گرایی، و تحول در نهادهای اجتماعی.

مقاله حاضر، با رویکردی تطبیقی و تحلیلی، تلاش می‌کند چهار رویکرد نظری برجسته در حوزه سکولاریزاسیون را مرور و مقایسه کرده، و توان تبیینی هرکدام را در توضیح عقب‌نشینی تاریخی دین از عرصه عمومی بررسی کند. هدف آن است که از رهگذر این تحلیل نظری، درک دقیق‌تری از علل دگرگونی جایگاه دین در دوران مدرن به دست دهد و چشم‌اندازی واقع‌گرایانه‌تر برای تحلیل وضعیت دین در جهان معاصر فراهم آورد.

مطالعات داخلی و خارجی

برای فهم دقیق‌تر دگرگونی جایگاه دین در دوران مدرن، مروری بر شواهد تجربی در زمینه تغییرات دینداری و روندهای سکولاریزاسیون ضروری است. این بررسی می‌تواند نشان دهد که آیا یافته‌های تجربی، فرضیه‌های نظری درباره تضعیف نقش دین را تأیید می‌کنند یا با آنها در تنش‌اند. در همین راستا، مطالعات انجام‌شده در ایران و سایر کشورها، تصویری متنوع و گاه متناقض از وضعیت دینداری و رابطه آن با فرآیند سکولاریزاسیون ارائه می‌دهند که در ادامه به تفکیک مرور می‌شوند.

در ایران، پژوهش‌های تازه‌نشر نشان می‌دهند که دینداری دستخوش تحولات پیچیده‌ای شده است که نمی‌توان آن را صرفاً کاهش یا سقوط سنتی تعبیر کرد. به عنوان نمونه، کلاته‌ساداتی و همکاران (۱۴۰۴) در تحقیقی جامع درباره دینداری نسل Z گزارش داده‌اند که این نسل به شکل فزاینده‌ای به سوی فردی‌سازی، معنویت‌گرایی و فاصله‌گیری از نهادهای دینی سنتی حرکت کرده است، پدیده‌ای که پاسخ به پرسش ما درباره تغییر جایگاه دین در جامعه مدرن است. نقره‌ای (۱۴۰۴) با تمرکز بر نظام آموزشی، نشان می‌دهد که ارزش‌های سکولار در نظام تربیتی رسمی نفوذ یافته و این امر شکاف میان دینداری نهادی و دینداری زیسته را تشدید کرده است؛ موضوعی که بیانگر چندگانگی نیروها و فرآیندهای مؤثر بر دین در عرصه عمومی و خصوصی است. مطالعات احمدی و سلیمی (۱۴۰۲) و صفریانی و جمال‌زاده (۱۴۰۴) نیز با بررسی تحولات تاریخی و فقهی سکولاریزاسیون در ایران، ظرفیت‌های بومی مقاومت فرهنگی را برجسته کرده‌اند که مانع از سقوط کامل دین در فضای عمومی شده است. در کنار این یافته‌ها، داده‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۴؛ موج‌های پیشین ۱۳۸۰ و ۱۳۸۷) نشان می‌دهد که گرچه اصول کلی باورهای دینی همچنان پابرجاست، اما شاخص‌های رفتاری دینداری مانند شرکت در نماز جماعت و حضور در مساجد به ویژه در میان جوانان، شهرنشینان و تحصیل‌کردگان کاهش یافته است. در همین راستا، جوادی‌یگانه (۱۳۹۶) سبک‌های جدید دینداری را تحلیل کرده و نشان می‌دهد که گرایش‌ها به سمت فردی، انتخابی و هویتی شدن دین، بیشتر شده است. ملکی و ذوالفقاریان (۱۳۹۸) نیز تأکید دارند که نسل‌های سوم و چهارم انقلاب اسلامی گرایش به معنویت‌های غیردینی، تلفیق‌گرایی دینی و کاهش اعتماد نهادی به روحانیت دارند که بازتابی از سکولاریزاسیون فردی و انتقال فرهنگی است.

در پژوهش‌های بین‌المللی اخیر، مطالعاتی مانند اوزلانر^۱ (۲۰۲۵) به تفکیک دقیق‌تر میان کاهش باورهای دینی و افول نقش اجتماعی دین پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که سکولاریزاسیون فرایندی چندوجهی است که نمی‌توان صرفاً به کاهش دین تعبیر کرد. نیشانجی^۲ (۲۰۲۲) با تأکید بر عاملیت کنش‌گران مذهبی و زمینه‌های بومی، نقدی بر رویکردهای عقلانی و ساخت‌گرایانه ارائه می‌دهد که به تحلیل‌های سطحی درباره سکولاریزاسیون عمق بیشتری می‌بخشد. مطالعه بلیدورن^۳ و همکاران (۲۰۲۳) در هلند نیز نشان می‌دهد که هرچند نسل‌های جدید به نهادهای دینی کمتر تمایل دارند، اما در دوره‌های بحرانی و سنین بالاتر، دین همچنان نقش مهمی ایفا می‌کند و افول نهادی به معنای کمرنگ شدن کامل دین نیست. دیوی^۴ (۲۰۲۳) در اروپا بر تنوع دینی و بازاندیشی در مفهوم سکولاریزاسیون تأکید دارد و این نکته را مطرح می‌کند که کاهش مشارکت نهادی لزوماً به بی‌دینی فردی منجر نمی‌شود. نوریس و اینگلههارت^۵ (۲۰۲۱) نیز با توجه به داده‌های پیمایش جهانی، نشان داده‌اند که امنیت اقتصادی عامل اصلی کاهش دینداری نهادی است، اما معنویت فردی و اشکال غیررسمی دینداری همچنان باقی می‌مانند. این یافته‌ها در کنار داده‌های پیمایش‌های جهانی ارزش‌ها و اجتماعی اروپا تأیید می‌کند که در کشورهای اروپای شمالی مانند سوئد، نروژ و هلند، گرچه مشارکت نهادی دینی کاهش یافته است، اما باورهای معنوی فردی همچنان پایداری دارند. در ایالات متحده، گزارش مرکز تحقیقات پیو^۶ (۲۰۲۰) نشان می‌دهد که وابستگی نهادی به کلیساها در حال کاهش است، ولی دین هنوز نقش کلیدی در سیاست، آموزش و اخلاق عمومی دارد و این وضعیت توسط نظریه‌پردازانی چون برگر و هابرماس به عنوان نشانه‌ای از جامعه پساکسولار تعبیر شده است. در اروپای شرقی نیز پس از فروپاشی بلوک شرق، دین حفظ شده و با هویت ملی ترکیب شده است و کلیساها به نماد مقاومت سیاسی و فرهنگی بدل شده‌اند. همچنین در کشورهای مسلمان مانند ترکیه، مصر و ایران، پژوهش‌هایی مانند بیات (۲۰۱۳) درباره «اسلام روزمره» نشان می‌دهد که سکولاریزاسیون به شکلی انتخابی و جزئی رخ داده و نه به صورت ساختارشکنانه.

مرور مطالعات داخلی و خارجی نشان می‌دهد که سکولاریزاسیون نه یک فرایند یکنواخت جهانی، بلکه پدیده‌ای چندلایه، متکثر و زمینه‌مند است که در بسترهای فرهنگی، اجتماعی و تاریخی متفاوت، اشکال گوناگونی به خود گرفته است. یافته‌های داخلی حاکی از آن‌اند که دینداری در ایران، به‌رغم تضعیف شاخص‌های رفتاری و نهادی، همچنان در قالب‌های فردی، انتخابی و هویتی تداوم دارد و به‌جای زوال، دچار بازترکیب و دگردیسی شده است؛ امری که با تجربه‌های جهانی نیز هم‌راستا است. در سطح بین‌المللی نیز شواهد تجربی تازه، از جمله در اروپا، ایالات متحده و کشورهای مسلمان، نشان می‌دهد که سکولاریزاسیون اغلب به‌صورت نهادی و سطحی رخ می‌دهد، اما اشکال زیسته و شخصی دینداری پابرجا می‌ماند یا حتی تقویت می‌شود. از سوی دیگر، نظریه‌پردازان متأخر با فاصله‌گیری از رویکردهای کلاسیک، بر عاملیت کنش‌گران مذهبی، شرایط اجتماعی - اقتصادی و ظرفیت‌های بازاندیشی فرهنگی تأکید کرده‌اند. با این وصف، خلأ اصلی در ادبیات موجود، فقدان الگویی یکپارچه برای تبیین هم‌زمان نیروهای تضعیف‌کننده و بازتولیدکننده دین در جهان مدرن است. نوآوری مقاله حاضر در آن است که: اولاً با رویکردی تحلیلی و تطبیقی، چهار نظریه مهم سکولاریزاسیون را به‌صورت منسجم و مقایسه‌ای در کنار یکدیگر قرار داده و توان تبیینی هرکدام را در مواجهه با داده‌های تجربی بررسی کرده است؛ ثانیاً برخلاف بسیاری از مطالعات که یا صرفاً نظری‌اند یا صرفاً تجربی، مقاله حاضر تلاش کرده است سطوح نظری و تجربی را در گفت‌وگویی مفهومی و ساختاری پیوند بزند؛ و نهایتاً با بهره‌گیری از مفهوم «جامعه پساکسولار»، چشم‌اندازی به‌روز، چندبعدی و واقع‌گرا از جایگاه دین در جهان معاصر ارائه کرده که کمتر بدان پرداخته شده است. پژوهش حاضر تلاشی است برای فراتر رفتن از دوگانه‌های رایج «افول» یا «بازتولید» دین و ارائه مدلی تلفیقی که دین را نه حذف‌شده، بلکه بازآرایی‌شده در دل مدرنیته ترسیم می‌کند.

¹ Uzlaner

² Nişancı

³ Bleidorn

⁴ Davie

⁵ Inglehart & Norris

⁶ Pew Research Center

روش تحقیق

این پژوهش با هدف تبیین نحوه مواجهه نظریه‌های مختلف با مسئله دگرگونی جایگاه دین در دوران مدرن، از رویکردی کیفی بهره گرفته است. از آنجا که سؤال اصلی پژوهش ناظر به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های نظری درباره تغییر جایگاه دین در دوران پس از انقلاب صنعتی است، روش تحقیق به صورت توصیفی-تحلیلی طراحی شده و بر مطالعه متون تخصصی در حوزه جامعه‌شناسی دین تمرکز دارد. داده‌های پژوهش از طریق بررسی نظام‌مند منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند که شامل کتاب‌ها، مقالات علمی پژوهشی و آثار نظری کلاسیک و معاصر درباره سکولاریزاسیون، دین و مدرنیته هستند. در مرحله نخست، منابع کلیدی مرتبط با نظریه‌های سکولاریزاسیون شناسایی و فیش‌برداری شدند. سپس با استفاده از تکنیک تحلیل مضمون، مفاهیم محوری هر نظریه استخراج و دسته‌بندی شد. برای تحلیل، از یک چارچوب تطبیقی استفاده شده است که امکان مقایسه میان چهار نظریه اصلی—شامل نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک، مدل اقتصاد مذهبی، مدل تضاد اجتماعی-سیاسی، و مدل انتقال فرهنگی-اجتماعی—را فراهم می‌سازد. این مقایسه نه تنها به تمایز در مفروضات نظری هر رویکرد می‌پردازد، بلکه نشان می‌دهد هر نظریه چگونه به طور خاص فرایند افول یا تداوم دین را در جوامع صنعتی تبیین می‌کند. فرآیند تبیین در این پژوهش بر مبنای «ترکیب مفهومی» و «تحلیل مقایسه‌ای» انجام گرفته است؛ بدین معنا که مفاهیم و گزاره‌های کلیدی هر نظریه در پرتو شواهد تجربی بازخوانی شده‌اند تا رابطه علی میان عوامل اجتماعی، فرهنگی و ساختاری مؤثر بر جایگاه دین، به صورت بازسازی شده و تفسیری استخراج شود. در گام نهایی، یافته‌ها در چارچوبی استدلالی و تطبیقی تحلیل شده‌اند تا نشان داده شود که هر نظریه با چه ظرفیت‌ها و محدودیت‌هایی به پرسش پژوهش پاسخ می‌دهد. این روش تحقیق با تأکید بر لایه‌مندی نظریه‌ها و پیوند آن‌ها با داده‌های تجربی، امکان ارائه تبیینی چندبعدی و واقع‌گرا از فرایند سکولاریزاسیون را فراهم می‌کند.

تئوری‌های سکولاریزاسیون

پیش از بررسی چارچوب‌های نظری، ضروری است که درک روشنی از خود مفهوم سکولاریزاسیون داشته باشیم. سکولاریزاسیون، به عنوان یکی از ویژگی‌های کلیدی مدرنیته، معانی و ابعاد متعددی دارد. به گفته گریس دیوی^۱ (۲۰۰۷)، این اصطلاح بسته به زمینه‌های الهیاتی، فلسفی، تاریخی، حقوقی و اجتماعی معانی متفاوتی می‌یابد. کارل دابلر^۲ (۱۹۸۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «سکولاریزاسیون: مفهومی چندبعدی»، سه سطح تحلیلی برای این فرایند قائل است: سطح فردی، سازمانی و نهادی. از نظر او، سکولاریزاسیون به معنای استقلال و تفکیک تدریجی این سطوح از سلطه دین و نهادهای دینی است.

پیتر ال. برگر^۳ (۱۹۶۷) نیز سکولاریزاسیون را فرایندی می‌داند که در آن بخش‌هایی از فرهنگ و جامعه از سلطه نمادها و نهادهای دینی خارج می‌شوند. از دیدگاه او، مذهب با خلق نمادها و ارائه جهان‌بینی یکپارچه، در گذشته نقش مهمی در معنابخشی به جهان ایفا می‌کرد؛ اما در جامعه مدرن، این کارکرد تضعیف شده است.

در یک تعریف جامع‌تر، سکولاریزاسیون را می‌توان فرایندی تاریخی-اجتماعی دانست که در جریان آن، دین و نهادهای دینی در سه سطح اصلی دچار افول می‌شوند: در سطح خرد، نفوذ دین بر سبک زندگی، باورها و ارزش‌های روزمره افراد کاهش می‌یابد؛ در سطح میانی، نهادهایی که پیش‌تر تحت سلطه دین بودند-مانند آموزش، بهداشت، یا عدالت-به استقلال عملکردی دست می‌یابند؛ و در سطح کلان، دین نفوذ خود را در سیاست و ساختار قدرت از دست می‌دهد. در نتیجه، جامعه سکولار جامعه‌ای است که در آن: دین از موقعیت مسلط در عرصه عمومی به حاشیه رانده شده است؛ حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی از یکدیگر تفکیک کارکردی یافته‌اند؛ نهادهای تخصصی غیردینی اداره امور اجتماعی را بر عهده گرفته‌اند.

^۱ Grace Davie

^۲ Dobbelaere

^۳ Peter L. Berger

این تحولات عمدتاً پیامد مدرنیزاسیون پس از انقلاب صنعتی‌اند؛ فرایندی که منجر به ظهور نظامی اجتماعی شد که در آن دین دیگر تنها منبع مشروعیت‌بخش نیست، بلکه به حوزه خصوصی و معنابخش فردی محدود شده است. از این منظر، سکولاریزاسیون را می‌توان مجموعه‌ای از دگرگونی‌های ساختاری و کارکردی دانست که دین را از موقعیت انحصاری خود در تنظیم مناسبات اجتماعی جدا ساخته و آن را در چارچوب انتخاب‌های شخصی بازتعریف کرده است.

مطالعات تجربی در حوزه جامعه‌شناسی دین نشان داده‌اند که فرآیند صنعتی‌شدن در جوامع غربی با کاهش تدریجی شاخص‌های دینداری همراه بوده است؛ شاخص‌هایی همچون مشارکت در آیین‌های مذهبی و باور به آموزه‌های دینی (بروس ۲۰۱۱:۴۵) با این حال، این روند در همه کشورها به یک شکل پیش نرفته است. یافته‌های پیمایش‌های بین‌المللی تفاوت‌های چشمگیری را در الگوهای دینداری نشان می‌دهند: در کشورهایی با اکثریت کاتولیک مانند ایرلند و لهستان، سطوح بالایی از مشارکت مذهبی همچنان پابرجا مانده است (نورس و اینگلهارت، ۲۰۰۱: ۷۲). در مقابل، کشورهای پروتستان مذهب اسکاندیناوی مانند سوئد و دانمارک، پایین‌ترین نرخ‌های اعتقاد و عمل دینی را به خود اختصاص داده‌اند (گورسکی، ۲۰۰۰: ۱۱۰).

این تفاوت‌های معنادار ما را با یک پرسش محوری مواجه می‌سازند: علت این تغییرات چیست و چگونه می‌توان آن‌ها را به‌درستی تبیین کرد؟ جامعه‌شناسان دین برای پاسخ به این پرسش، چهارچوب‌های نظری متفاوتی را پیشنهاد کرده‌اند.

نخستین رویکرد، نظریه کلاسیک سکولاریزاسیون است که ریشه در اندیشه‌های متفکرانی چون ماکس وبر (۱۹۰۵)، پیتر برگر (۱۹۶۷)، و کارل دایلر (۲۰۰۲) دارد. این نظریه استدلال می‌کند که کاهش دینداری پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر و ذاتی در فرآیند مدرنیزاسیون است؛ فرایندی که با شاخص‌هایی مانند شهرنشینی، صنعتی‌شدن، و عقلانی‌شدن جوامع همراه است. از این دیدگاه، افول هم‌زمان باورها و مناسک دینی بازتابی از کاهش کلی نفوذ اجتماعی نهاد دین در جهان مدرن است (گورسکی، ۲۰۰۰: ۱۴۳).

در مقابل، مدل اقتصاد مذهبی - که از سوی استارک و بینبرج (۱۹۸۵) مطرح شده - این نظریه را به چالش کشیده است. بر اساس این دیدگاه، کاهش دینداری را نباید صرفاً نتیجه مدرنیزاسیون دانست، بلکه باید آن را محصول ساختارهای بازار دین تحلیل کرد. در جوامعی با بازارهای مذهبی رقابتی (نظیر ایالات متحده)، به دلیل تنوع عرضه دینی و آزادی انتخاب، سطح دینداری بالاتر باقی می‌ماند. در مقابل، در جوامعی که دین انحصاری و دولتی شده (نظیر سوئد)، کاهش مشارکت مذهبی مشاهده می‌شود (گورسکی، ۲۰۰۰: ۱۴۵).

اما آیا یکی از این دو دیدگاه می‌تواند تبیین کاملی از روند سکولارشدن در جوامع معاصر ارائه دهد؟ شواهد موجود نشان می‌دهد که هیچ‌یک به‌تنهایی پاسخگوی پیچیدگی این پدیده نیستند. در پاسخ به همین نارسایی نظری، گورسکی (۲۰۰۰) دو رویکرد جایگزین دیگر را پیشنهاد می‌کند: چشم‌انداز سیاسی، که بر نقش رقابت و درگیری میان نخبگان و جنبش‌های مذهبی و غیردینی در شکل‌گیری الگوهای سکولاریزاسیون تمرکز دارد؛ و چشم‌انداز فرهنگی-مذهبی، که به پیوند میان ارزش‌ها، جهان‌بینی‌ها و تحولات معنایی در فرهنگ مذهبی و سکولار می‌پردازد.

بر این اساس، چهار چارچوب نظری عمده برای تبیین فرآیند سکولاریزاسیون در دوران مدرن قابل تفکیک‌اند:

ا نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک

ب مدل اقتصاد مذهبی

ت مدل تضاد اجتماعی-سیاسی

ث مدل انتقال فرهنگی-اجتماعی

در ادامه، این نظریه‌ها به تفصیل معرفی و تحلیل می‌شوند.

¹ Gorski

الف. نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک

ریشه‌های نظریه سکولاریزاسیون را می‌توان در اندیشه‌های متفکران قرن نوزدهم، به‌ویژه سن‌سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵) و اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) جست‌وجو کرد. سن‌سیمون با تأکید بر گذار از دوران الاهیاتی به دوران علمی، و کنت با طرح قانون سه‌مرحله‌ای در کتاب *دوره فلسفه اثباتی*، بنیان نظری این دیدگاه را پایه‌گذاری کردند. بر اساس این قانون، اندیشه بشری از سه مرحله تاریخی عبور می‌کند: الاهیاتی (تا حدود قرن چهاردهم)، متافیزیکی (تا حدود قرن نوزدهم)، و اثباتی (از قرن نوزدهم به بعد). در مرحله اثباتی، دین و تفسیرهای فراطبیعی جای خود را به علم و عقلانیت تجربی می‌دهند؛ گذری که از دید کنت، برگشت‌ناپذیر است (دیوی، ۲۰۰۷: ۴۷).

این نگاه تحولی، تأثیر ژرفی بر جامعه‌شناسان کلاسیک مانند دورکیم، وبر و مارکس گذاشت. دورکیم معتقد بود که با گسترش دانش علمی، قلمرو اندیشه دینی به تدریج محدود می‌شود (دورکیم، ۱۳۹۰: ۴۴۸). وبر نیز توسعه جامعه مدرن را با گسترش «کنش عقلانی معطوف به هدف» توضیح می‌داد؛ کنشی که در تقابل با کنش‌های سنتی یا ارزشی (ویژه حیات دینی) قرار می‌گیرد. در نتیجه، عقلانیت ابزاری، فضای زیست دین را محدود می‌سازد (وبر، ۱۳۸۲: ۳۳). مارکس، از موضعی انقلابی‌تر، دین را «افیون توده‌ها» می‌داند و آن را ابزاری برای توجیه سلطه، بازتولید نابرابری و تضعیف ظرفیت انتقادی طبقات فرودست تلقی می‌کند (مارکس، ۱۴۰۰: ۱۷؛ دیوی، ۲۰۰۷: ۴۸). از نظر او، در جامعه سوسیالیستی، دین به عنوان ابزار مشروعیت‌بخش نظم مسلط، کارکرد خود را از دست خواهد داد.

پیتر برگر (۱۹۶۷) از جمله نظریه‌پردازان اصلی سکولاریزاسیون در قرن بیستم است. او این فرایند را خروج نهادها و نمادهای دینی از عرصه عمومی و فرهنگی تعریف می‌کند. از نگاه برگر، سکولاریزاسیون دو بعد دارد: نهادی و فردی. در بُعد نهادی، دین جایگاه ممتاز خود را در سیاست، آموزش، خانواده و رسانه‌ها از دست می‌دهد؛ و در بُعد ذهنی، افراد دیگر برای درک زندگی و معنا، الزامی به رجوع به تفسیرهای دینی نمی‌بینند. به باور او، مهم‌ترین نیروی محرک سکولاریزاسیون، سرمایه‌داری مدرن و اقتصاد صنعتی است. افزون‌براین، پدیده تکثرگرایی دینی - که نتیجه کاهش سلطه انحصاری نهاد دین است - نیز نقش مهمی در شک‌گرایی دینی و تضعیف ایمان سنتی ایفا می‌کند (سگل^۱، ۲۰۰۶: ۳۰۴). در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، نظریه سکولاریزاسیون به صورت گسترده با نظریه مدرنیزاسیون در هم آمیخت و به یکی از اصول بدیهی علوم اجتماعی تبدیل شد. بر اساس این رویکرد، هرچه جوامع به سمت پیچیدگی نهادی، فردگرایی، علم‌گرایی و عقلانیت پیش می‌روند، نقش دین در عرصه عمومی کاهش می‌یابد و به امری شخصی و حاشیه‌ای فروکاسته می‌شود.

مدافعان این نظریه، برای اثبات ادعای خود، دو دسته شواهد عمده ارائه می‌کنند: ظهور نهادهای سکولار در حوزه‌هایی همچون آموزش، اخلاق، قانون و رفاه اجتماعی، که پیش‌تر در انحصار کلیسا بودند؛ کاهش مشارکت و باورهای مذهبی در میان گروه‌هایی مانند طبقه کارگر و ساکنان شهری، به‌ویژه از قرن نوزدهم به بعد (گورسکی، ۲۰۰۰: ۱۱۲).

با این حال، نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک از سوی منتقدان با چالش‌های جدی مواجه شده است. دو نقد اساسی را می‌توان برجسته کرد: نارسایی داده‌های تجربی؛ این نظریه اغلب کاهش نفوذ کلیسا، به‌ویژه کلیسای ارتدکس، را به مثابه کاهش دینداری در کل جامعه در نظر می‌گیرد، در حالی که شواهد کافی برای تبیین روند باورهای دینی در قرن بیستم ارائه نمی‌دهد. ابهام در رابطه مدرنیته و سکولاریسم؛ اگر فرض شود که سکولاریزاسیون همزاد مدرنیزاسیون است، انتظار می‌رود رابطه‌ای قوی و خطی بین شاخص‌های مدرنیته (مانند صنعتی‌شدن، شهرنشینی، عقلانی‌شدن) و کاهش دینداری برقرار باشد. اما مطالعات تطبیقی نشان می‌دهند که این همبستگی در کشورهای مختلف متفاوت است. برای مثال، کشورهای کاتولیک‌محور مانند فرانسه و ایتالیا روند سکولاریزاسیون سریع‌تری را تجربه کرده‌اند، در حالی که در برخی جوامع پروتستان مانند ایالات متحده، دین همچنان نقش مهمی در عرصه عمومی ایفا می‌کند (دیوی، ۲۰۰۶: ۱۶۴). در نتیجه، نظریه کلاسیک سکولاریزاسیون نتوانسته به طور کامل تفاوت‌های معنادار در الگوهای دینداری در جوامع مدرن را تبیین کند. این خلأ تحلیلی، زمینه را برای ظهور نظریه‌های جایگزین مانند مدل اقتصاد مذهبی فراهم ساخته است که مدعی‌اند با تمرکز بر ساختارهای بازار دین، می‌توان درک بهتری از پویایی دینداری در عصر مدرن به دست داد.

¹ Segal

ب. مدل اقتصاد مذهبی

یکی از پرسش‌های مهم در جامعه‌شناسی دین آن است که چرا سطوح باور و رفتار دینی در کشورهای مختلف تفاوت چشمگیر دارد؟ چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، نظریه کلاسیک سکولاریزاسیون نتوانسته برای این پرسش پاسخی جامع و رضایت‌بخش ارائه دهد. در واکنش به این کاستی، نظریه‌پردازانی چون استارک و بینریچ (۱۹۸۵) مدل «اقتصاد مذهبی» را پیشنهاد کرده‌اند؛ مدلی که دین را همچون نظامی اقتصادی در نظر می‌گیرد، جایی که «کالای دینی» تولید، عرضه و مصرف می‌شود.

در این چارچوب نظری، پویایی حیات دینی نه صرفاً تابع فرآیندهای مدرنیزاسیون، بلکه تابع ساختار بازار دین است. به بیان دیگر، مدل اقتصاد مذهبی مدعی است که سطح دینداری در یک جامعه تابعی از میزان رقابت مذهبی و آزادی انتخاب دینی است. در جوامعی که دین در انحصار یک نهاد بزرگ (نظیر کلیسا یا دولت) است، تنوع دینی کاهش می‌یابد، کیفیت «کالاهای دینی» افت می‌کند و مصرف‌کنندگان با رضایت کمتری به نهاد دین روی می‌آورند. در مقابل، در بازارهای مذهبی آزاد و رقابتی—مانند ایالات متحده—نهادهای دینی برای جلب پیروان به رقابت می‌پردازند، کیفیت و تنوع عرضه افزایش می‌یابد، و میزان مشارکت و باورهای دینی نیز در سطح بالاتری باقی می‌ماند (گورسکی، ۱۳: ۲۰۰۰). بر اساس این رویکرد، افول دین را نباید نتیجه اجتناب‌ناپذیر مدرنیزاسیون دانست، بلکه باید آن را ناشی از دخالت دولت در دین و نبود بازار آزاد مذهبی تلقی کرد. به همین دلیل، طرفداران این مدل استدلال می‌کنند که تکثرگرایی دینی، نشانه سکولاریزاسیون نیست، بلکه حاصل پویایی بازار دین است.

این مدل در اواخر دهه ۱۹۸۰ از دل مطالعات تجربی گسترده‌ای شکل گرفت که عمدتاً بر رابطه میان رقابت دینی و سطح دینداری متمرکز بودند. یافته‌های اولیه این پژوهش‌ها اغلب از رابطه مثبت میان تکثر مذهبی و حیات دینی حکایت داشتند. بر مبنای همین نتایج، نظریه‌پردازان مدل اقتصاد مذهبی تز سکولاریزاسیون کلاسیک را رد کردند و حتی پیشنهاد دادند که اصطلاح «سکولاریسم» به کلی از دستور زبان تئوریک کنار گذاشته شود.

اما آیا این ادعا قابل اتکا است؟ منتقدان، این مدل را از چند جنبه اساسی به چالش کشیده‌اند: تمرکز افراطی بر رفتار فردی؛ منتقدان استدلال می‌کنند که برخلاف نظریه سکولاریزاسیون که به فرآیندهای ساختاری و نهادی نیز می‌پردازد، مدل اقتصاد مذهبی صرفاً به کنش فردی مصرف‌کننده دینی توجه دارد. در نتیجه، این مدل از تبیین تمایز نهادهای دینی و غیردینی و دگرگونی‌های ساختاری عاجز است.

ابهام در پویایی داده‌ها؛ برخی پژوهشگران با بازتحلیل داده‌های مطالعات حامی این مدل، یا استفاده از داده‌های جدید، به نتایجی برخلاف ادعای اولیه رسیدند. در موارد متعددی، رابطه منفی یا حتی فقدان رابطه میان تکثرگرایی و دینداری مشاهده شده است. نارسایی روش‌شناسی؛ تحلیل‌های انتقادی نشان داده‌اند که بسیاری از مطالعات تأییدکننده مدل، وابسته به کنترل آماری خاصی برای مذهب کاتولیک بوده‌اند. با حذف این کنترل، رابطه میان تنوع مذهبی و دینداری معکوس می‌شود. به علاوه، این مدل به تفاوت‌های ساختاری و فرهنگی مذاهب (به‌ویژه تفاوت میان کاتولیک و پروتستان) بی‌توجه بوده است.

شواهد تطبیقی نیز فرضیه‌های مدل را با چالش مواجه می‌کنند. برای نمونه، بالاترین سطوح مشارکت مذهبی در کشورهای عمدتاً کاتولیک مانند ایرلند، لهستان و ایتالیا مشاهده می‌شود؛ در حالی که پایین‌ترین سطوح دینداری در کشورهای عمدتاً پروتستان اسکاندیناوی ثبت شده است. در کشورهای مختلط مانند آلمان، هلند و بریتانیا نیز سطوح میانه‌ای از دینداری گزارش شده است (گورسکی، ۲۰۰۰: ۱۱۴ و دیوی، ۲۰۰۶: ۱۷۱). بنابراین، اگرچه مدل اقتصاد مذهبی تبیین‌هایی نوین و مفید برای برخی ابعاد دینداری ارائه کرده است، اما نتوانسته پاسخ قانع‌کننده‌ای به سؤال اصلی پژوهش بدهد: چرا در جوامع مدرن، میزان دینداری تا این اندازه متفاوت است؟ ضعف این مدل در پاسخ‌گویی به تنوع بین‌فرهنگی الگوهای سکولاریزاسیون، راه را برای ظهور نظریه سوم هموار کرده است: مدل تضاد اجتماعی-سیاسی که تلاش می‌کند این تفاوت‌ها را از منظر قدرت، سیاست و درگیری‌های نهادی توضیح دهد.

ج) مدل تضاد اجتماعی-سیاسی

اگرچه نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک و مدل اقتصاد مذهبی در مفروضات بنیادین و نوع تبیین خود تفاوت‌های اساسی دارند، اما در یک وجه اشتراک دارند: بی‌توجهی نسبی به سیاست. در نظریه کلاسیک، سیاست تقریباً غایب است و افول دین پیامد اجتناب‌ناپذیر فرآیندهای کلان مدرنیزاسیون-مانند شهرنشینی، صنعتی‌شدن و عقلانی‌شدن-قلمداد می‌شود. در مدل اقتصاد مذهبی نیز نقش سیاست صرفاً به عنوان عاملی بیرونی و محدود به «مقررات دینی دولتی» تعریف شده است (گورسکی، ۲۰۰۰: ۱۱۵).

در واکنش به این کاستی‌ها، برخی جامعه‌شناسان و مورخان دین نقش سیاست و درگیری‌های نهادی را در فرایند سکولاریزاسیون برجسته کرده‌اند. مهم‌ترین نظریه‌پردازان این رویکرد، دیوید مارتین در جامعه‌شناسی و هیو مک‌لئود^۱ در تاریخ دین هستند. اگرچه در نگاه نخست، تحلیل آن‌ها از رقابت دینی مشابه مدل اقتصاد مذهبی به نظر می‌رسد، اما تفاوت بنیادی اینجاست که در مدل تضاد اجتماعی-سیاسی، رقابت صرفاً بین نهادهای دینی نیست، بلکه میان جهان‌بینی‌های مذهبی و غیرمذهبی (نظیر سوسیالیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم یا حتی فاشیسم) جریان دارد.

در این مدل، سکولاریزاسیون نه فقط فرآیندی اجتماعی یا اقتصادی، بلکه پدیده‌ای سیاسی-ایدئولوژیک تلقی می‌شود. هنگامی که دین به عنوان نهاد رسمی یا همراه با دولت عمل می‌کند (مانند کلیساهای دولتی در برخی کشورهای کاتولیک)، گروه‌های مخالف سیاسی - به ویژه نیروهای چپ‌گرا یا اصلاح‌طلب - اغلب مواضعی ضد دینی اتخاذ می‌کنند. این پویا منجر به «سکولاریزاسیون از پایین» می‌شود؛ یعنی کاهش دینداری نه به مثابه پیامد مدرنیته، بلکه به مثابه شکلی از مقاومت سیاسی در برابر ساختار حاکم (دمرات^۲، ۲۰۰۱: ۲۱۵).

در مقابل، در جوامعی که تنوع مذهبی و تفکیک نهادی بین دین و دولت وجود دارد، مخالفت با ساختار سیاسی لزوماً به نفع دین منجر نمی‌شود. در این شرایط، نهاد دین می‌تواند مستقلاً عمل کند و مشروعیت خود را از منابعی غیر از دولت کسب نماید. این الگو در مقایسه تطبیقی جوامع پروتستان و کاتولیک در اروپا به خوبی مشاهده می‌شود (استارک و فینکه^۳، ۲۰۰۰: ۲۰۱).

مدل تضاد اجتماعی-سیاسی بر این نکته تأکید دارد که کاهش دینداری در قرن نوزدهم، نتیجه رقابت صرف کلیساها نبود، بلکه حاصل رقابت میان دین و ایدئولوژی‌های سکولار جدید بود. این ایدئولوژی‌ها با بهره‌گیری از ابزارهای فکری چون علم، عقلانیت، روشنگری و فناوری، انحصار معنابخشی دین را به چالش کشیدند. نتیجه این روند، تضعیف قدرت نهادهای مذهبی، ظهور اشکال جایگزین ایمان و اخلاق، و محدودشدن قلمرو مداخله دین در زندگی اجتماعی بود (گورسکی، ۲۰۰۰: ۱۱۷).

در حالی که نظریه سکولار کلاسیک و مدل اقتصاد مذهبی، «سکولاریزاسیون کلان اجتماعی» را یا نادیده می‌گیرند یا به صورت ناقص توضیح می‌دهند، مدل تضاد اجتماعی-سیاسی تمرکز خود را بر رقابت بر سر کنترل نهادهای کلیدی جامعه مانند آموزش، خانواده، و نظام اخلاقی قرار می‌دهد. این مدل از طریق مطالعات موردی در کشورهای مختلف، نشان می‌دهد که روند سکولار شدن از دل درگیری‌های اجتماعی-سیاسی سربرمی‌آورد، نه صرفاً از دل تحولات ساختاری یا اقتصادی.

با این حال، این مدل نیز با محدودیت‌هایی مواجه است. نخست، همان‌گونه که کازانوا (۱۹۹۴) تأکید می‌کند، این رویکرد توانایی تبیین کامل گفتمان‌های سکولار جایگزین-مانند ناسیونالیسم یا سوسیالیسم-را ندارد. این ایدئولوژی‌ها تنها واکنشی به دین سنتی نبودند، بلکه محصول شرایط خاصی چون انقلاب صنعتی، ظهور دولت-ملت‌ها و دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی بودند (گورسکی، ۲۰۰۳: ۱۲۸).

دوم، این مدل از ارائه چارچوبی نظری برای تبیین تحولات بلندمدت در نقش دین - مانند رکود، تحول، یا بازگشت آن - عاجز است. همان‌طور که تیلور^۴ (۲۰۰۷) استدلال می‌کند، تبیین فرایند سکولاریزاسیون نیازمند رویکردی چندسطحی است که نه تنها ابعاد ساختاری، بلکه ابعاد فرهنگی، معنایی و گفتمانی را نیز دربرگیرد (تیلور ۲۰۰۷: ۵۳۲).

¹ Hugh McLeod

² Demerath

³ Stark & Finke

⁴ Taylor

در مجموع، مدل تضاد اجتماعی-سیاسی نقطه ضعف‌های مدل‌های پیشین را در زمینه تبیین نقش سیاست و قدرت تا حدودی برطرف می‌سازد و نسبت به الگوهای تاریخی و تنوع ساختاری سکولاریزاسیون حساس‌تر است. اما برای درک پویایی‌ها و بازگشت‌های معاصر دین، به تنهایی کفایت نمی‌کند و باید در کنار رویکردهای فرهنگی و تفسیری قرار گیرد.

(د) مدل انتقال فرهنگی-اجتماعی

نظریه‌پردازی کلاسیک در جامعه‌شناسی دین، دست‌کم دو مسیر تحلیلی برای تبیین فرآیند سکولاریزاسیون پیشنهاد می‌دهد. مسیر نخست برگرفته از آرای امیل دورکیم، به‌ویژه در آثار او درباره جامعه‌شناسی دین است. به باور دورکیم، در بخش عمده‌ای از تاریخ غرب، تفسیر پدیده‌ها و سازماندهی اجتماعی در انحصار نهادهای دینی و روحانیون بود. اما با آغاز رنسانس و گسترش روشنگری، نخبگان غیرمذهبی-از جمله حقوقدانان، بوروکرات‌ها، دانشمندان و روان‌شناسان-به تدریج جایگزین روحانیان در نقش تولیدکننده معنا و مشروعیت اجتماعی شدند. پیامد این فرایند، حذف تدریجی زبان و اقتدار دینی از عرصه‌های اجتماعی و جایگزینی آن با منابع غیردینی برای تبیین ارزش‌ها و امور اخلاقی بود (دورکیم، ۱۳۹۰: ۴۳۵). مسیر دوم تحلیلی، مستقیماً از آثار ماکس وبر، به‌ویژه مقاله مشهور او «انحصارزدایی از دین»، نشأت می‌گیرد. وبر در تحلیل جامعه‌شناختی خود، جوامع سنتی را دارای نوعی «وحدت کیهانی» می‌داند؛ به این معنا که دین و جهان‌بینی اجتماعی در قالب نظامی یکپارچه و قدسی با یکدیگر درآمیخته‌اند. در چنین ساختارهایی، سه ویژگی برجسته است: نبود تمایز نهادی میان دین و سایر حوزه‌های اجتماعی، تفسیر همه‌جانبه زندگی اجتماعی در چارچوب آموزه‌های دینی، و سلطه نظام‌های نمادین دینی در تبیین پدیده‌های طبیعی و اجتماعی (وبر، ۱۳۸۲: ۳۰۱). وبر استدلال می‌کند که با فرایندهای عقلانی‌شدن، تمایز نهادی و تخصص‌گرایی در جوامع مدرن، این انسجام قدسی از هم فروپاشید و جای خود را به نظم‌هایی چندگانه، متکثر و سکولار داد. با ظهور ادیان رستگاری‌محور، به‌ویژه در مسیحیت، تمرکز از جهان اجتماعی به جهان اخروی و رهایی فردی منتقل شد. این گذار معرفتی، نوعی «تنش عاطفی» میان گناه و نجات پدید آورد که به پویایی درونی دین در غرب دامن زد؛ پویایی‌ای که از منظر وبر، در ادیان شرقی با رویکردهای انفعالی و درون‌گرایانه نسبت به نظم موجود، کمتر مشاهده می‌شود. وبر، تفاوت بنیادی ادیان غربی و شرقی را نه در «درجه توسعه» بلکه در «جهت‌گیری ارزشی و معنوی» آن‌ها می‌داند. بر این اساس، سکولاریزاسیون در غرب نه به‌مثابه زوال دین، بلکه به‌مثابه تغییر در کیفیت تجربه دینی و انتقال آن به عرصه‌های فرهنگی جدید قابل فهم است. از نگاه او، شکل‌گیری دانش‌های مستقل در حوزه‌های مذهبی و غیردینی، پیامد مستقیم این فرایند تمایز نهادی و فرهنگی است. اگرچه مدل انتقال فرهنگی-اجتماعی در مقایسه با نظریه‌های دیگر از غنای تحلیلی بالاتری برخوردار است، اما منتقدان بر آن‌اند که این رویکرد از حیث تحلیل تاریخی پیوسته و بین‌دوره‌ای دچار ضعف است. تمرکز آن عمدتاً بر دو نقطه عطف تاریخی است: آغاز فرآیند سکولاریزاسیون در دوران باستان و پیامدهای آن در عصر مدرن. این تمرکز، تحولات میانی و فرایندهای تدریجی را نادیده می‌گیرد (گورسکی، ۲۰۰۳: ۱۴۲). این ضعف زمانی آشکارتر می‌شود که وبر به تعارض‌های مشخص میان دین و ساختارهای مدرن اشاره می‌کند، از جمله: تعارض میان روشنفکران دینی و سکولار؛ کشمکش میان نهادهای خیریه مذهبی و منطق سودمحور سرمایه‌داری؛ تضاد میان اخلاق جنسی دینی و هویت جنسی فردی در دنیای مدرن. این تعارضات چندوجهی نقش مهمی در فرایند سکولاریزاسیون ایفا کرده‌اند و تحلیل آن‌ها مستلزم رویکردهای بینارشته‌ای است که بتوانند تلفیقی از جامعه‌شناسی دین، تاریخ اندیشه و مطالعات فرهنگی ارائه دهند (کازانو، ۱۹۹۴: ۶۸).

جمع‌بندی تحلیلی تطبیقی نظریه‌های سکولاریزاسیون

چهار چارچوب نظری تحلیل‌شده در این مقاله-نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک، مدل اقتصاد مذهبی، مدل تضاد اجتماعی-سیاسی و مدل انتقال فرهنگی-اجتماعی-هر یک درک خاصی از فرایند سکولاریزاسیون در جهان مدرن و پسامدرن ارائه می‌دهند. این نظریه‌ها نه تنها دیدگاه‌های مختلفی را درباره چگونگی تضعیف یا تحول نقش دین در جامعه بازتاب می‌دهند، بلکه اختلاف آن‌ها در سطح تحلیل، نوع متغیرها و پیش‌فرض‌های مفهومی نشان‌دهنده ابعاد پیچیده و چندلایه سکولاریزاسیون است.

نظریه کلاسیک سکولاریزاسیون، که ریشه در سنت روشنگری و آثار دورکیم، وبر، کنت و مارکس دارد، دین را نهادی می‌بیند که در برابر عقلانیت مدرن، علم‌گرایی، فردگرایی و تمایز نهادی به تدریج عقب‌نشینی کرده است (دیوی، ۲۰۰۲ و تیلور ۲۰۰۷). این نظریه با وجود انسجام مفهومی، ناتوان از تبیین استمرار یا بازگشت دین در عصر پسامدرن است. به‌ویژه در زمینه‌هایی چون بازگشت مذهب در سیاست، شکل‌گیری جوامع پساکسولار، و دینداری خصوصی و انتخاب‌گرایانه، پیش‌بینی‌های این نظریه ناتمام باقی می‌ماند (برگر، ۱۹۹۹).

در مقابل، مدل اقتصاد مذهبی، متأثر از سنت‌های نظری اقتصاد خرد و نظریه انتخاب عقلانی، دین‌داری را کنشی عقلانی و تابع ساختار بازار می‌داند. در این نگاه، افول دین نه حاصل مدرنیته بلکه پیامد محدودیت در رقابت مذهبی و انحصارگرایی دینی است (استارک و فینکه، ۲۰۰۰). با وجود جذابیت روش‌شناختی و تجربی، این رویکرد اغلب دین را به یک کالا تقلیل می‌دهد و از تحلیل لایه‌های تاریخی، فرهنگی و نمادین آن ناتوان است. مطالعات تطبیقی نیز نشان داده‌اند که همبستگی میان آزادی مذهبی و دینداری همیشگی و تعمیم‌پذیر نیست (وواس و چاوز، ۲۰۱۶). مدل تضاد اجتماعی - سیاسی بر رقابت ایدئولوژیک میان دین و گفتمان‌های سکولار تمرکز دارد. این مدل تبیین می‌کند که چگونه سکولاریزاسیون می‌تواند محصول فرآیندهای سیاسی، انقلاب‌ها، ناسیونالیسم یا تلاش برای ملت‌سازی باشد (کازانوآ، ۱۹۹۴) در جوامعی که دین در ساختار قدرت دولتی ادغام شده بود، واکنش‌های سکولار اغلب به‌صورت حذف یا به حاشیه‌راندن دین در سطح نهادی شکل گرفت. این مدل، بر خلاف نظریه کلاسیک، نقش تاریخ، قدرت و سیاست را به‌شکلی واقع‌گرایانه وارد تحلیل می‌کند. با این حال، گاهی از فهم لایه‌های تجربی دینداری و معنابخشی روزمره بازمی‌ماند.

در نهایت، مدل انتقال فرهنگی-اجتماعی، با تمرکز بر معنا، زبان، نماد و تجربه زیسته دین، سکولاریزاسیون را نه فرایند افول، بلکه بازتعریف دین در بستری مدرن می‌داند. در این نگاه، دین در جامعه مدرن، اگرچه کارکرد کلاسیک خود را از دست داده، اما از طریق شخصی‌سازی، مصرف معنوی، و بازسازی مفاهیم، در قالب‌های جدید بازتولید می‌شود (تیلور، ۲۰۰۷ و برگر، ۱۹۹۹). این مدل، با تأکید بر کیفی‌شدن تجربه دینی، ظرفیت بالایی در تحلیل جامعه پساکسولار دارد، اما گاه فاقد ابزارهای تجربی و نهادی برای سنجش تغییرات است. جدول زیر مقایسه نظریه‌های مطرح شده در بالا را نشان خواهد داد.

جدول ۱- مقایسه نظریه‌های سکولاریزاسیون

محور مقایسه	نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک	مدل اقتصاد مذهبی	مدل تضاد اجتماعی-سیاسی	مدل انتقال فرهنگی-اجتماعی
منشأ نظری	مدرنیته، عقلانی‌شدن، علم‌گرایی	نظریه بازار، اقتصاد مذهب	درگیری ایدئولوژیک و سیاسی	تاریخ اندیشه، جامعه‌شناسی فرهنگی
عامل اصلی سکولاریزاسیون	عقل‌گرایی، تخصص‌گرایی، فردگرایی	نبود رقابت دینی، انحصار دولتی	تضاد دین با گفتمان‌های سیاسی سکولار	زوال مشروعیت فرهنگی دین در حوزه عمومی
سطح تحلیل	کلان‌ساختاری	فردی-رفتاری	نهادی-ایدئولوژیک	فرهنگی-نمادین
نوع تغییر دینی	افول کمی باور و عمل دینی	نوسان وابسته به بازار دینی	سکولاریزاسیون به‌مثابه مقاومت سیاسی	تحول کیفی در تجربه دینی
قلمرو زمانی-تاریخی	جهان مدرن غربی	آمریکا و جوامع لیبرال	اروپای سده ۱۹ و ۲۰	از رنسانس تا عصر معاصر
نقاط قوت	چارچوب منسجم، تاریخی-ساختاری	تأکید بر انتخاب دینی و آزادی	توجه به قدرت، سیاست، و ایدئولوژی	تبیین تحول معنایی و کیفی دینداری
محدودیت‌ها	ناتوانی در توضیح بازگشت دین	غفلت از عوامل ساختاری و مذهبی	تمرکز بیش از حد بر زمینه سیاسی	نبود داده‌های تجربی کافی

¹ Voas & Chaves

نوع سکولاریزاسیون	تدریجی، جهان‌شمول	مشروط و متأثر از ساختار بازار	متضاد، گاه آگاهانه و مقاومتی	فرهنگی، چندبعدی و سیال
-------------------	-------------------	-------------------------------	------------------------------	------------------------

فرآیند سکولاریزاسیون، برخلاف تصور غالب در نظریه‌های کلاسیک، نه یک روند خطی، جهان‌شمول و صرفاً ساختاری، بلکه پدیده‌ای چندبعدی، زمینه‌مند و چندسطحی است که تنها در تعامل میان سطوح مختلف تحلیل قابل درک است. مدل نظری این مقاله از چهار نظریه مهم سکولاریزاسیون – یعنی نظریه کلاسیک، مدل اقتصاد مذهبی، رویکرد تضاد سیاسی، و الگوی انتقال فرهنگی – بهره می‌گیرد، اما نه به صورت مجموعه‌ای انباشتی و چندعاملی، بلکه با تفکیک دقیق سطح تحلیلی هر نظریه و جای‌دادن آن در چارچوبی سلسله‌مراتبی و تعاملی. در سطح کلان ساختاری، نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک (با تمرکز بر دور کیم، وبر و پارسونز) برای تبیین روندهای درازمدتی همچون عقلانی‌شدن نهادها، تمایز نظام‌های اجتماعی، تخصص‌گرایی و کاهش وابستگی ساختاری به نهاد دین به کار می‌رود؛ این سطح، بنیان تاریخی و ساختاری افول اقتدار دین در حوزه‌های عمومی همچون آموزش، قانون، سلامت و سیاست را فراهم می‌سازد. در سطح نهادی-سیاسی (سطح میانه)، مدل تضاد اجتماعی-سیاسی تحلیل می‌کند که چگونه دین به مثابه نهادی اجتماعی، در کشمکش‌های ایدئولوژیک، ساختارهای قدرت، و سیاست‌های سکولار ساز یا دین‌محور دولت‌ها نقش ایفا می‌کند. این سطح، مناسبات قدرت، ساختار دولت، و رقابت‌های گفتمانی و سیاسی را وارد تحلیل می‌کند و شرایطی را توضیح می‌دهد که در آن دین به حاشیه رانده می‌شود یا بالعکس به عنوان ابزار مشروعیت یا مقاومت اجتماعی باز می‌گردد. در سطح فردی-رفتاری، نظریه اقتصاد مذهبی – با وام‌گیری از منطق کنش عقلانی و انتخاب‌های دینی – کنشگری فردی را در شرایط آزادی یا محدودیت بازار دین بررسی می‌کند. در این چارچوب، سبک‌های دینداری، سطح مشارکت مذهبی، و تحرک فردی در فضاهای دینی تابعی از رقابت مذهبی، پاداش‌های معنوی و اجتماعی، و کارایی نهادهای دینی تعریف می‌شوند. و سرانجام، در سطح فرهنگی-نمادین، نظریه انتقال فرهنگی یا گفتمانی تحلیل می‌کند که چگونه تجربه قدسی، معناهای دینی، اشکال بازانندیشی ایمان، و روایت‌های فرهنگی درباره دین در بافت زندگی روزمره بازتولید یا دگرگون می‌شوند. این سطح به فهم پدیدارشناسی دینداری مدرن، بازتعریف امر قدسی، و شیوه‌های شخصی‌سازی ایمان در جهان پسا سکولار کمک می‌کند. آنچه این چارچوب را از تلفیق ساده نظریات متمایز می‌سازد، تقسیم کار مفهومی و سطح‌بندی دقیق تحلیل‌هاست که هر نظریه را در جایگاه تحلیلی خاص خود قرار داده و از تداخل سطحی یا تقلیل‌گرایی جلوگیری می‌کند.

اما آنچه این چارچوب را از صرفاً «چندمتغیری» بودن فراتر می‌برد و به مدلی واقعاً «چندسطحی» بدل می‌سازد، ترسیم رابطه تعاملی و علی میان سطوح مختلف تحلیل است. به عبارت دیگر، این مدل نشان می‌دهد که چگونه تغییرات در یک سطح، به واسطه تأثیرگذاری بر سطوح دیگر، مسیرهای مختلف سکولاریزاسیون را در جوامع شکل می‌دهد. برای نمونه، فرایند عقلانی‌شدن نهادها و تمایز ساختاری (در سطح کلان) منجر به عقب‌نشینی دین از حوزه‌های عمومی می‌شود که به نوبه خود، ساختارهای نهادی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی را در معرض بازتعریف نسبت دین و دولت قرار می‌دهد (سطح میانه). در این بستر، کنشگران سیاسی ممکن است دین را ابزاری برای مشروعیت‌بخشی، کنترل اجتماعی یا مقاومت هویتی تلقی کنند. این تصمیمات نهادی-سیاسی سپس رفتارهای دینی فردی را جهت‌دار می‌کنند؛ برای مثال، در نظام‌های لیبرال، آزادی انتخاب دینی افزایش می‌یابد و بازار دین رقابتی‌تر می‌شود، درحالی‌که در ساختارهای اقتدارگرا یا ایدئولوژیک، دینداری ممکن است شکل اعتراضی یا پنهان به خود بگیرد. اما حتی در این سطح نیز تحلیل متوقف نمی‌شود؛ معنایی که افراد از دین می‌سازند، تجربه‌های قدسی، سبک‌های ایمان و روایت‌های دینی آنان تحت تأثیر روایت‌های فرهنگی، حافظه‌های جمعی، رسانه‌ها و سنت‌های گفتمانی قرار دارد (سطح فرهنگی-نمادین). در واقع، انتخاب‌های دینی صرفاً واکنش به ساختار یا سیاست نیستند، بلکه در درون چارچوب‌های فرهنگی خاصی معنا می‌یابند و ممکن است بازخوردهایی فرهنگی یا سیاسی به ساختار وارد کنند. برای مثال، در برخی جوامع، بازتعریف فرهنگ دینی در میان نسل جوان می‌تواند به شکل‌گیری جنبش‌های دینی نوظهور، نواندیشی دینی یا احیای دینی در عرصه عمومی بینجامد و ساختار قدرت را به چالش بکشد. به این ترتیب، این چارچوب، نه فقط درکی چندسطحی از سکولاریزاسیون ارائه می‌دهد، بلکه امکان مطالعه دین را به مثابه یک پدیده پویا، تعاملی و چندلایه فراهم می‌سازد که در آن ساختارها، نهادها، کنش‌ها و معناها در پیوندی هم‌افزا و گاه متناقض عمل می‌کنند. چنین الگویی، زمینه‌ساز توسعه نظریه‌های بومی‌شده سکولاریزاسیون در جوامع مختلف و درک پویاتر از دین در جهان معاصر است.

برای ساختن یک مدل تحلیلی منسجم از سکولاریزاسیون، می‌توان این چهار رویکرد را در قالب الگوی چندسطحی میان‌رشته‌ای تنظیم کرد. جدول زیر این الگوی چند سطحی را نشان می‌دهد.

جدول ۲- الگوی چند وجهی تحلیل سکولاریزاسیون

سطح	نظریه مسلط	پرسش محوری	کارکرد در ترکیب
کلان ساختاری	سکولاریزاسیون کلاسیک	چه روندهای تاریخی موجب افول نهاد دین شده‌اند؟	توضیح زمینه تاریخی و نهادینه
میان فردی	اقتصاد مذهبی	چرا برخی جوامع دیندارتر از دیگران باقی مانده‌اند؟	تبیین تنوع دینداری معاصر
سیاسی-ایدئولوژیک	تضاد اجتماعی-سیاسی	چه مناسبات قدرتی موجب سکولاریزاسیون یا مقاومت دینی شده‌اند؟	تحلیل رابطه دین-قدرت
فرهنگی-نمادین	انتقال فرهنگی-اجتماعی	چگونه معنا و تجربه دینی تغییر کرده است؟	فهم دگرگونی کیفیت دین

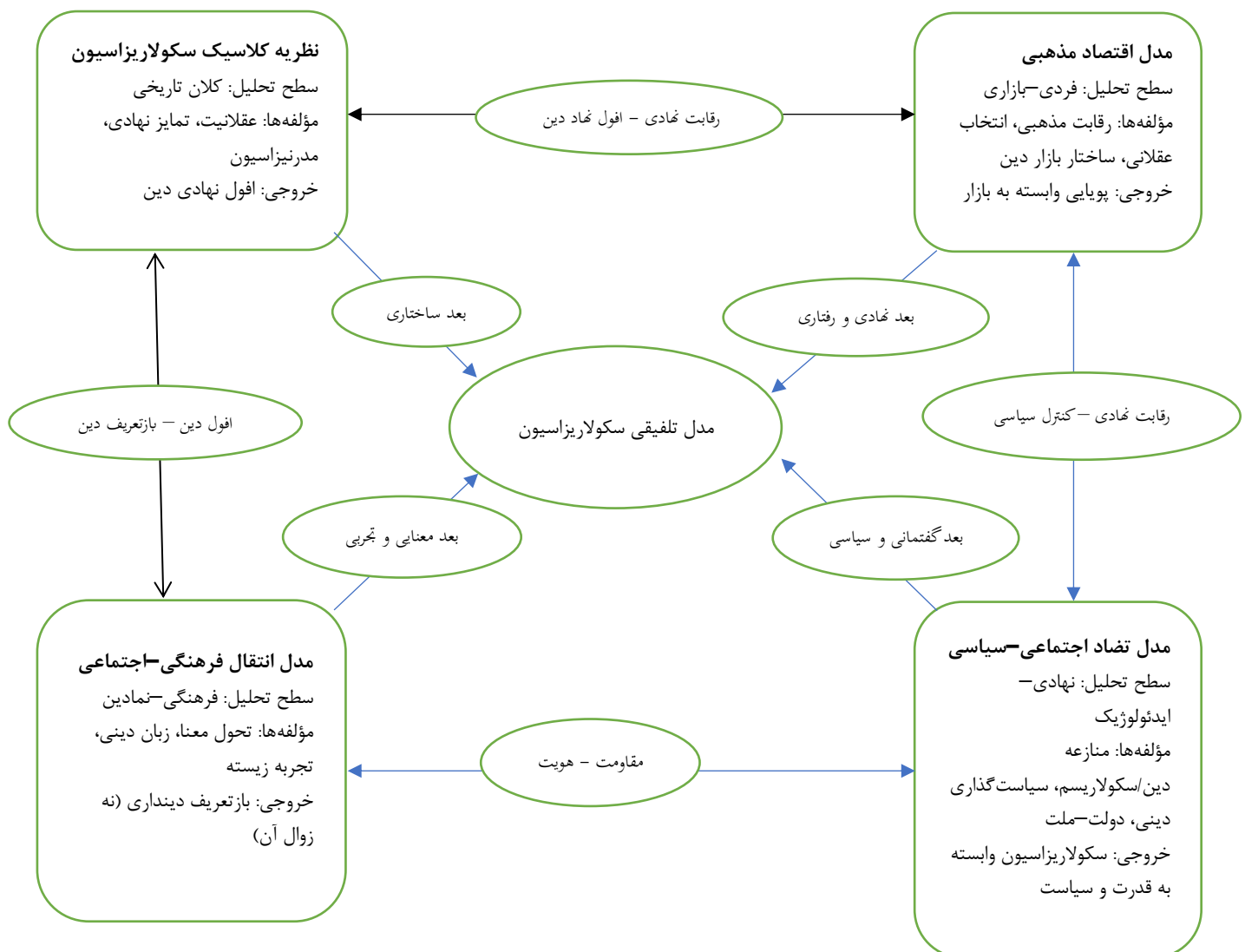
بحث و نتیجه‌گیری

پرسش محوری این پژوهش آن بود که فرایند سکولاریزاسیون در دوران مدرن چگونه توسط نظریه‌های مختلف جامعه‌شناسی دین تبیین می‌شود؟ بررسی چهار رویکرد نظری - شامل نظریه سکولاریزاسیون کلاسیک، مدل اقتصاد مذهبی، مدل تضاد اجتماعی - سیاسی، و مدل انتقال فرهنگی - اجتماعی - نشان داد که هر یک از این رویکردها بر جنبه‌ای خاص از سکولار شدن تأکید می‌کنند و هیچ‌کدام به‌تنهایی قادر به ارائه تبیینی جامع، چندلایه و واقع‌گرایانه از این پدیده پیچیده نیستند.

نظریه کلاسیک، سکولاریزاسیون را پیامد ذاتی مدرنیزاسیون، عقلانیت‌افزایی و تخصص‌گرایی می‌داند و افول دین را فرآیندی اجتناب‌ناپذیر در سطح ساختاری تلقی می‌کند. این دیدگاه، با وجود دقت در تبیین کاهش اقتدار نهادهای دینی، در تبیین تداوم دینداری، بازگشت دین به عرصه عمومی، و تحول نقش دین در جوامع متکثر فرهنگی با محدودیت‌هایی مواجه است. در مقابل، مدل اقتصاد مذهبی با بهره‌گیری از منطق بازار و انتخاب عقلانی، دین را همچون کالایی در معرض عرضه و تقاضا می‌بیند. این رویکرد، با تأکید بر پویایی رقابت نهادی در فضای مذهبی، نشان می‌دهد که سکولاریزاسیون لزوماً به افول دین نمی‌انجامد، بلکه به بازآرایی آن در قالب نهادهای رقابتی و کارآمدتر می‌انجامد. با این حال، تقلیل دین به الگوهای رفتاری مصرف‌گرایانه، از توان این نظریه در تبیین ابعاد معنایی، نمادین و گفتمانی دین می‌کاهد. مدل تضاد اجتماعی - سیاسی، با تمرکز بر منازعه ایدئولوژیک، مقاومت اجتماعی، و ساختارهای قدرت، دین را نه تنها به‌مثابه نهاد، بلکه به‌مثابه گفتمان تحلیل می‌کند. در این چارچوب، فرایند سکولاریزاسیون به وضعیت قدرت، سیاست‌گذاری دولتی، و مقاومت‌های اجتماعی گره خورده و در بافت تاریخی هر جامعه متفاوت جلوه می‌کند. این دیدگاه، زمینه‌مندی سکولاریزاسیون را برجسته می‌سازد و درک پویاتری از تعامل دین و سیاست ارائه می‌دهد. در نهایت، مدل انتقال فرهنگی - اجتماعی بر دگرگونی‌های معرفتی، تجربه زیسته، و تحول زبان دینی در سطح کنشگران خرد تمرکز دارد. در این مدل، دین نه به‌مثابه نهاد بلکه به‌مثابه معنا و زیست‌جهان بررسی می‌شود؛ از این‌رو، سکولاریزاسیون الزماً به معنای افول دین نیست، بلکه می‌تواند به دگرشکل‌یابی، بازتعریف و بازتفسیر ایمان بینجامد.

برآیند این تحلیل‌ها حاکی از آن است که سکولاریزاسیون، نه پدیده‌ای خطی، یکنواخت و جهان‌شمول، بلکه فرایندی متکثر، زمینه‌مند و پویا است که در بستری از تحولات ساختاری، رفتاری، سیاسی و فرهنگی شکل می‌گیرد و در برخی موارد، به بازآفرینی دین در قالب‌های نوین می‌انجامد. این ویژگی در مفهوم «جامعه پساکولار» تجسم می‌یابد؛ جامعه‌ای که در آن دین، گرچه جایگاه انحصاری و رسمی پیشین را از دست داده، اما در هیئت‌های جدیدی همچون هویت فرهنگی، اخلاق عمومی، و بازارهای معنوی، همچنان کنشگر فعال نظم اجتماعی است. بر این مبنا، روشن است که تبیین دقیق سکولاریزاسیون تنها از رهگذر تلفیق بینش‌های گوناگون نظری میسر است. هر یک از چهار نظریه مذکور، مؤلفه‌ای کلیدی برای ساختن مدلی ترکیبی به دست می‌دهد:

- نظریه کلاسیک، زمینه تاریخی و ساختاری افول اقتدار دینی را توضیح می‌دهد؛
 - مدل اقتصاد مذهبی، پویایی نهادی و رفتار انتخاب‌گرایانه افراد را تبیین می‌کند؛
 - مدل تضاد اجتماعی - سیاسی، نقش قدرت، مقاومت و منازعه گفتمانی را برجسته می‌سازد؛
 - و مدل فرهنگی - اجتماعی، تحول معنا، تجربه قدسی و بازاندیشی ایمان را بازمی‌نماید.
- بدین ترتیب، مدل ترکیبی پیشنهادی در این مقاله، با ادغام مؤلفه‌های ساختاری، رفتاری، سیاسی و فرهنگی، چارچوبی جامع برای فهم فرایند سکولاریزاسیون ارائه می‌دهد.



بر مبنای این تحلیل‌ها، مدل تلفیقی پیشنهادی این پژوهش تلاش کرده است تا از رهگذر تلفیق این چهار دیدگاه، چارچوبی جامع برای تبیین سکولاریزاسیون فراهم آورد. در این مدل، هر نظریه نماینده یکی از ابعاد کلیدی فرایند سکولاریزاسیون است: نظریه کلاسیک بعد ساختاری را

توضیح می‌دهد؛ مدل اقتصاد مذهبی بعد نهادی و رفتاری را برجسته می‌سازد؛ رویکرد تضاد اجتماعی - سیاسی ناظر به بعد گفت‌وگویی و قدرت است؛ و مدل فرهنگی - اجتماعی به بعد تجربی و معنایی دین می‌پردازد.

فراتر از تقسیم کار تحلیلی، این مدل همچنین روابط تعاملی و تضادی میان نظریه‌ها را نمایش می‌دهد:

- میان نظریه کلاسیک و مدل اقتصاد مذهبی، تضادی مفهومی در تبیین سرنوشت نهاد دین وجود دارد: یکی بر افول نهاد دین در فرآیند مدرنیزاسیون تأکید می‌کند، در حالی که دیگری از رقابت نهادهای دینی در بازار مذهبی دفاع می‌کند؛
- میان مدل اقتصاد مذهبی و مدل تضاد سیاسی، نوعی تنش در نحوه تبیین سازمان‌یافتگی دینی دیده می‌شود: یکی بر منطق بازار و انتخاب فردی، و دیگری بر کنترل سیاسی و مقاومت اجتماعی تأکید دارد؛
- رابطه نظریه کلاسیک و مدل فرهنگی - اجتماعی نیز در نقطه‌ی تعارض افول و بازتعریف دین قرار می‌گیرد؛
- در نهایت، میان دو مدل تضاد سیاسی و فرهنگی اجتماعی، رابطه‌ای تعاملی حول مفاهیمی چون مقاومت، هویت و بازاندیشی وجود دارد.

این روابط، مدل تلفیقی را از یک تلفیق صرفاً تجمیعی فراتر می‌برند و آن را به چارچوبی «تعامل‌محور» بدل می‌سازند که هم تفاوت‌ها و هم همپوشانی‌های نظریات را در نظر می‌گیرد. برآیند این تلفیق، مدلی چندسطحی است که از ترکیب مفاهیمی همچون ساختار، نهاد، قدرت و معنا بهره می‌برد و نه تنها ظرفیت تحلیل روند افول دین را دارد، بلکه امکان تبیین بازگشت، بازآرایی یا دگرشکل‌یابی دین را نیز در عصر پاساسکولار فراهم می‌سازد. تحولات دینی معاصر - از فروپاشی رژیم‌های سکولار و تقویت دینداری در جوامع مهاجر، تا بروز معنویت‌های جدید، نواندیشی دینی و اشکال جدید مصرف دین - همگی نشان می‌دهند که جهان امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند چارچوب‌های مفهومی پیچیده، منعطف، و حساس به زمینه است. در این میان، نظریه‌های سکولاریزاسیون، اگرچه در قالب‌های منفرد ناکامل‌اند، اما در گفت‌وگوی مفهومی با یکدیگر و در پرتو مفاهیمی چون جامعه پاساسکولار، قادرند تصویری واقع‌گرایانه و دینامیک از جایگاه دین در جهان مدرن و متأخر ارائه دهند.

منابع

- جوادی‌یگانه، م. (۱۳۹۶). سبک‌های دینداری در ایران امروز. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- ذوالفقاریان، ز.، و ملکی، ح. (۱۳۹۸). تحلیل جامعه‌شناختی رابطه دین و سبک زندگی در میان نسل سوم و چهارم انقلاب اسلامی. پژوهشنامه سبک زندگی اسلامی، ۵(۲)، ۱۵۷-۱۷۸.
- دورکیم، امیل. (۱۳۹۰). صور بنیانی حیات دینی (ترجمه باقر پرهام و عزت‌الله فولادوند). تهران: نشر نی.
- مارکس، کارل (۱۴۰۰) نقد فلسفه حق هگل، ترجمه محمود عبادیان و حسن قاضی‌مرادی، انتشارات اختران.
- مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (ایسپا). (۱۴۰۰). گزارش‌های تحلیلی پیمایش نگرش ایرانیان به دین، رسانه و سبک زندگی. تهران: ایسپا.
- وبر، ماکس. (۱۴۰۳). اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر). تهران: نشر نی. چاپ پنجم.
- وبر، ماکس. (۱۳۸۲). انحصارزدایی از دین. در جامعه‌شناسی دین (ترجمه فریدون وحید، صص. ۸۵-۱۱۲). تهران: نشر آگه.
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. (۱۳۹۴). پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان. تهران: دفتر طرح‌های ملی.
- Bayat, A. (2013). *Life as politics: How ordinary people change the Middle East* (2nd ed.). Stanford University Press.
- Berger, P. L. (1967). *The sacred canopy: Elements of a sociological theory of religion*. Doubleday.
- Berger, P. L. (1999). *The desecularization of the world: Resurgent religion and world politics*. Eerdmans.
- Bruce, S. (2006). *God is dead: Secularization in the West*. Blackwell Publishing.
- Bruce, S. (2011). *Secularization: In defence of an unfashionable theory*. Oxford University Press.
- Casanova, J. (1994). *Public religions in the modern world*. University of Chicago Press.

- Davie, G. (2002). *Europe: The exceptional case: Parameters of faith in the modern world*. Darton, Longman & Todd.
- Davie, G. (2007). *The sociology of religion*. SAGE Publications.
- Demerath, N. J. (2001). *Crossing the gods: World religions and worldly politics*. Rutgers University Press.
- Dobbelaere, K. (1981). Secularization: A multi-dimensional concept. *Current Sociology*, 29(2), 1–216.
- Dobbelaere, K. (2002). *Secularization: An analysis at three levels*. Peter Lang.
- European Social Survey. (2018). *ESS Round 9: European attitudes to religion and belief*. Retrieved from <https://www.europeansocialsurvey.org>
- Gorski, P. S. (2000). Historicizing the secularization debate. *American Sociological Review*, 65(1), 138–167.
- Habermas, J. (2008). Notes on a post-secular society. Retrieved from <https://www.signandsight.com/features/1714.html>
- Inglehart, R., & Norris, P. (2011). *Sacred and secular: Religion and politics worldwide* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Martin, D. (1978). *A general theory of secularization*. Blackwell.
- Pew Research Center. (2020). *Religion and public life: Trends in religious belief and affiliation*. Retrieved from <https://www.pewforum.org>
- Stark, R. (1996). *The Rise of Christianity: A Sociologist Reconsiders History*. Princeton University Press.
- Segal, R. A. (Ed.). (2006). *The Blackwell companion to the study of religion*. Blackwell Publishing.
- Stark, R., & Bainbridge, W. S. (1985). *The future of religion: Secularization, revival and cult formation*. University of California Press.
- Stark, R., & Finke, R. (2000). *Acts of faith: Explaining the human side of religion*. University of California Press.
- Taylor, C. (2007). *A secular age*. Harvard University Press.
- Turner, B. S. (2010). *Religion and modern society: Citizenship, secularisation and the state*. Cambridge University Press.
- Voas, D., & Chaves, M. (2016). Is the United States a counterexample to the secularization thesis? *American Journal of Sociology*, 121(5), 1517–1556.
- Weber, M. (2002). *The Protestant ethic and the spirit of capitalism* (T. Parsons, Trans.). Roxbury Publishing. (Original work published 1904).

**The Process of Secularization in the Mirror of Theories:
An Analysis of Religious Transformations After the Industrial Revolution**

Abstract:

One of the most significant transformations of the modern world is the shifting role of religion in social life. This article aims to provide a theoretical explanation of the process of secularization following the Industrial Revolution by examining four major theoretical frameworks: classical secularization theory, the religious economy model, the socio-political conflict model, and the cultural-symbolic transformation model. The classical theory views the decline of religion as an inevitable outcome of modernity, rationalization, and specialization; in contrast, the religious economy model sees religiosity as dependent on the competitive structure of religious markets and individual choice. The socio-political conflict model emphasizes ideological struggles between religion and secular discourses such as nationalism and socialism, while the cultural-symbolic model focuses on qualitative shifts in religious experience and meaning-making processes. Analyzing these perspectives reveals that secularization is a plural, context-dependent, and non-linear process. Ultimately, by examining recent religious developments—from the return of religion to the public sphere to the rise of the post-secular society—the article demonstrates that secularization theories require revision and reintegration in light of contemporary changes. Contrary to earlier assumptions, religion has neither disappeared nor been completely marginalized; instead, it is being reinvented in new forms. Accordingly, this article emphasizes the need for a multi-level and interdisciplinary approach to understanding religion in the contemporary world. To this end, it proposes an integrated model—encompassing structural, behavioral, ideological, and cultural dimensions—as a more comprehensive framework for interpreting religion in the post-secular age.

Keywords: Religion, Industrial Revolution, Secularization, Post-secular societ